



مکان حکمت گرفت آثار گردن طرفین  
 منصف و بر اندازه مقدار داد  
 هیچ شاهی این چنین سنگی آینه است  
 خلقه کایم بر بالای این مجلس برید  
 بر خود از شادی این مجلس یاد روزگار  
 چرخ چندان گوهر رخشان نثار شاه است

جام بر سندان آینه در آن تاز کرد  
 در دل مردان مجلس عیش مردان تاز کرد  
 فیض قدسی یار شد فردوس آن تاز کرد  
 صبح و شب هر روز از نورش گیاه تاز کرد  
 همچو دهقان کویر است گلستان تاز کرد  
 که خضیف خاک تا بالای کیوان تاز کرد

اختیار دین دولت افتخار عروج  
 شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

بند سوم

این جهان با بارگاه توجانی دیگر است  
 مایه تجار کفشان اینقدر است  
 با حل خندین سعادت در جهان هرگز نبود  
 سخته از رنگ ملک چین و قصر چین  
 صحن بلتیش نه پیروم گذشته از  
 دهر را چندین جواهر حاصل ایام است  
 کنج میجوید ز قدر دست شده و آن  
 اختیار دین دولت افتخار عروج

سقف مصرت آسمان آسمانی دیگر است  
 زیب این فرخنده مصر از کار و دیگر است  
 این شرف با آفتاب از خانانی دیگر است  
 برگرزین قصه با این ولستان دیگر است  
 که در ای نه سپهرش آسمانی دیگر است  
 لعل و مروارید او از بحر و کانی دیگر است  
 از آنکه هر عقدش بخشش قهرمانی دیگر است  
 شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

بسیار است عجب از آنست که در این مجلس  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود

اختیار دین دولت افتخار عروج  
 شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود

بسیار است عجب از آنست که در این مجلس  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود

بسیار است عجب از آنست که در این مجلس  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود  
 در آن مجلس عیش و شادی بود

این شعر در وصف غم و اندوه است  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو

ما را ستاره خلت از آسمان افتاد  
 فرزند من بطالع من همقران افتاد  
 آمازان جهان برون جهان افتاد  
 ساکن شد که یار گیش و شغاف افتاد  
 مست شبانه بود خواب گران افتاد  
 قسمت نگر که خاک بموی میان افتاد  
 ز موج محیط و دری بر کران افتاد  
 کحل الجواهر شب از کحل دانه افتاد  
 من اعمی و شب درم از زیبان افتاد  
 وان هم نه پخته در نظر باغبان افتاد  
 سر بر نکرده بیضه ام از آشیان افتاد  
 از تخم من که در گل هندستان افتاد  
 عیسه دمی زردا من با خرزان افتاد  
 بای درخت و شاخ زیاد خزان افتاد  
 با مرگ دختر و پسر تو امان افتاد  
 که آسمان طالع من فرقدان افتاد  
 امسال غن شد که زیان بر زبان افتاد

دوش آن زمان که تیر شهاب از کمان افتاد  
 همچون طلال حید طلوع و غروب کرد  
 در دانه ام که جا بکنار کس نکرده  
 گفتم بلند بانگ، اقامت بگوش او  
 بالینکه از عدم بسراخی وجود برود  
 موسی سرش بنقره برابر گذارستم  
 ساحل کعب سوال بدریا کشاده بود  
 از چرخ زوز کور سر کسیمه تر شوم  
 فراکش نقش خانه بجدوت پیوستم  
 یک میوه بردخت بروم ز شبانه  
 لب ناکشوده غنچه ام از شاخ کنده شد  
 معجز یکجبه سحر بکشیر بر بند  
 رطب اللسان بجاک عظام دریم شد  
 در باغ مزروع همه کس برگریختند  
 تو ام گشت شوروی و نغمه رلبم  
 اشکم چو فرقدان ز سر آسمان گشت  
 دختر که یارم در پسر در عوض بزاد

این شعر در وصف غم و اندوه است  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو

قصاید نظریه

این شعر در وصف غم و اندوه است  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو

این شعر در وصف غم و اندوه است  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو  
 و در بیان حال دلجو و دلجو

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

اندره من ز خوردن اندوه شد قو  
مارا جگر شکر بند و ستان بست  
اقتاده ام بگوشت پیری و بیکس  
گو نقش شو خراب نظر حقیقت است

لن شک شد ققاج قوت حقار شد  
آهو کجا چرید که خون مشک نماند  
چون خیمه کهن که گسته طناب شد  
صدر در حد کسیت که صد جا حساند

شهباز مار عرش بر آید آن چه بود  
صیدی کرده از همه سر آمد آن چه بود

وا حسرتا که شاخ امیدم بر نهانند  
اقتاد نور صبح نخستین بسبزم  
دوران خراج ملک بدخشان من  
بغا جزان ز بی بصری خنده میزدند  
چندان طمیدم از غم هم خوش شین  
گونی که نقش انجم و افلاک فشانند  
صحرانورد و سوخته مغزم ز کاروش  
بر خوردم هر که بود بجز باغبان زباغ  
بر طفل من که مردک دیدم نخست  
بستان غنچه بی نفس صبح خشک  
سودای قوم جویش کلیم اللهم

چندانکه بوکنم ز در خم تر نماند  
ز فتنه بخواب چشم بهالم کس نماند  
لعلی که گوه داشت بطرف کز نماند  
چشم بصیر گشت که نور بصر نماند  
کورا نفس فشکست دم را بال و پر نماند  
ورنه صدق بطالع من یک گز نماند  
بکار زدم پرست و در ابرم مظهر نماند  
یک شاخ میوه ریش جگر بار و ز نماند  
چندان که گسیت سنگ که نم در جگر نماند  
شیر سحاب بر لب گلبرگ تر نماند  
آن نغمه انا الله و الله شجر نماند

۳۹۹  
وصف از نوری جمال عین  
سند صاحب  
نور و نور  
از نیک  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



واقعت که در زمان تم ولد ولیدم خبر موت اور سیده بود

این در دین که از بی بیم ناکمان رسید  
از جای رفت دورق بی بادبان صبر  
واحتر تا که از قدر راندازی نفاک  
آمد بفرمودم کسم او لین  
دل را مانند روی تلافی روزگار  
نتوان بفریوح و خضر بر کران نهاد  
ممنون شدم ز عمر که پیرانه سر مرا  
شد خاطر مشکفته که کار شکوفت شد  
ماه نوی ز مغرب طالع طلوع کرد  
بودم ازین طبع بترسیم که ناکمان  
گفتم خروش حسیت که خادم رسید  
فریاد ازین در رنگی گیتی که خسلق را  
یک سو کریم و بد و ماتم شدم ای  
گشتم طول و تنخ مذاق از نیابت  
آن قاصدی که بر سر کوازد در سرا  
در سخن بر زبان از بی علامت تعزیت

عضوی شکست از تن دزخی بران رسید  
موجی ز رفته موج دیگر از کران رسید  
بر دل دوزخم کارم از یک گمان رسید  
بگذشت سهم دیگر و بر استخوان رسید  
جوری ندیده ام که بد ادم توان رسید  
باری که از مصیبت چرخم بجان رسید  
طفلی بی سر و ز بخت جوان رسید  
نخل مرا شکوفه بفصل خزان رسید  
زیب قبیله و شرف خاندان رسید  
از خاصگان خانه بگو شم فغان رسید  
مرگ فلان و نامه فوت فلان رسید  
حرانیش بام ادهان بر خنان رسید  
شادیم فرد آمد و غم تو امان رسید  
نوشتم بخلق وزیر بکام و دان رسید  
بر بشارت خاتم شادمان رسید  
روز عزای خلع صدیقم همان رسید

Handwritten marginal notes in various directions, including the top and bottom corners, providing commentary or additional text related to the main content.



گلپانگ حد برده بگو میانش  
 در خدمت ملک بملک گشته پیشتر  
 اول پوشید صورت با عصار آمده  
 زان پیش تا بسیر حد تحقیق برده  
 بر آسمان هین و کا کرده آخر  
 جز نو که در فصاحت لفظت نظر  
 از افتقاد ثابت و لغت فصیح  
 برگزینی بیان در خلوت کشوده  
 خندان نموده گلین جهان با نظم  
 ایند جزای خیر تر از جان نداشت  
 خوش رو که عاریت بعباس برده  
 در بس تن شدت گرمی که دیده  
 از نقش بسته و بعبه رسیده  
 چون پیرین که اندر کنگان آوردند  
 چون لوح علم کل که همه حسنها از دست  
 تا تو بنجاک خفته ای چشم مردم  
 تو بسته لب بگرگ گرم از شاوین

از کبروی حق همه تن کبریا شده  
 از سایه خدا سوی نور خدا شده  
 آخر چو زبده از همه اجزا جدا شده  
 و ز نور عقل بر اثر انبیا شده  
 بی رگلی که در حدیقه طبع تو او شده  
 ممکن شد بطرز قدیم آشنا شده  
 حسان ثانی حرم مصطفی شده  
 شاهان ستاده بر سر کویت گدا شده  
 اول سیاح بوده و آخر صها شده  
 گرنیز بوده از فقر از اغبیا شده  
 جو بزرگجای مانده عوارض با شده  
 گردیده آیت آتش و آتش بجا شده  
 حاصل تر ابقای ابد از فنا شده  
 رضوان خلدا گفت تو تیا شده  
 خاک از طراوت تو بنشو و نما شده  
 مردم کیا بنجاک در کن که میا شده  
 در ماتم تو مرثیه گوی ثنا شده

در خدمت ملک بملک گشته پیشتر  
 از کبروی حق همه تن کبریا شده  
 از سایه خدا سوی نور خدا شده  
 آخر چو زبده از همه اجزا جدا شده  
 و ز نور عقل بر اثر انبیا شده  
 بی رگلی که در حدیقه طبع تو او شده  
 ممکن شد بطرز قدیم آشنا شده  
 حسان ثانی حرم مصطفی شده  
 شاهان ستاده بر سر کویت گدا شده  
 اول سیاح بوده و آخر صها شده  
 گرنیز بوده از فقر از اغبیا شده  
 جو بزرگجای مانده عوارض با شده  
 گردیده آیت آتش و آتش بجا شده  
 حاصل تر ابقای ابد از فنا شده  
 رضوان خلدا گفت تو تیا شده  
 خاک از طراوت تو بنشو و نما شده  
 مردم کیا بنجاک در کن که میا شده  
 در ماتم تو مرثیه گوی ثنا شده

در خدمت ملک بملک گشته پیشتر  
 از کبروی حق همه تن کبریا شده  
 از سایه خدا سوی نور خدا شده  
 آخر چو زبده از همه اجزا جدا شده  
 و ز نور عقل بر اثر انبیا شده  
 بی رگلی که در حدیقه طبع تو او شده  
 ممکن شد بطرز قدیم آشنا شده  
 حسان ثانی حرم مصطفی شده  
 شاهان ستاده بر سر کویت گدا شده  
 اول سیاح بوده و آخر صها شده  
 گرنیز بوده از فقر از اغبیا شده  
 جو بزرگجای مانده عوارض با شده  
 گردیده آیت آتش و آتش بجا شده  
 حاصل تر ابقای ابد از فنا شده  
 رضوان خلدا گفت تو تیا شده  
 خاک از طراوت تو بنشو و نما شده  
 مردم کیا بنجاک در کن که میا شده  
 در ماتم تو مرثیه گوی ثنا شده

از کبروی حق همه تن کبریا شده  
 از سایه خدا سوی نور خدا شده  
 آخر چو زبده از همه اجزا جدا شده  
 و ز نور عقل بر اثر انبیا شده  
 بی رگلی که در حدیقه طبع تو او شده  
 ممکن شد بطرز قدیم آشنا شده  
 حسان ثانی حرم مصطفی شده  
 شاهان ستاده بر سر کویت گدا شده  
 اول سیاح بوده و آخر صها شده  
 گرنیز بوده از فقر از اغبیا شده  
 جو بزرگجای مانده عوارض با شده  
 گردیده آیت آتش و آتش بجا شده  
 حاصل تر ابقای ابد از فنا شده  
 رضوان خلدا گفت تو تیا شده  
 خاک از طراوت تو بنشو و نما شده  
 مردم کیا بنجاک در کن که میا شده  
 در ماتم تو مرثیه گوی ثنا شده



Handwritten text in the top margin, likely a preface or introductory note, written in a cursive style.

<p>از سینه زار چرخ خمیدی گلے بکام          کوس دهن دریده نهادی بگوشه          تنهانسوختی جگر پاره طبیب          از برکت توفیق با قاق پی رسید          شاید که چون مسجلیت زندگی دهد</p>	<p>همچون بنفشه پشت فلک خم کلام          کلک زبان بریده ابکم گداشته          صد داغ دل بداروی مریم کلام          صد حیف خاک بر سر زرم گداشته          رخ بر رکاب خسرو اعظم کلام</p>
--	--

تا خاک باد جای تو خلد عسیم باد  
 هند و دکن ز ایرج و عبدالرحیم باد

تتمتع ترجع بنده صالح الشرح شیخ سعدی شیرازی ندیل  
 بکلام ابوالفتح بهادر عبد الرحیم خانخانان گفته شده است

<p>ای عقده کشای هر کف دست          یک لحظه ز سر کشی فسوادی          صد کام ز جاشنی بسوزد          یکذره دل شکفتن خابم          کین دیده شور بخت ترسم          با بخت من آسمان چه سازد          تشریف وصال ما بریدند          در گردن وصل خم نگردد</p>	<p>بردار ز پای سوق بند          تا در تور سد نیاز مند          گزینام تو بشکنیم قند          صد گریه دهم ز پر خند          آذگریه رساندت گزند          افتاده در آتشی تمسیند          بر قامت بخت لاجبتند          خیز روی دولت پلند</p>
---	--

Large vertical handwritten text on the right side of the page, containing a long poem or commentary. The text is written in a highly stylized cursive script.

Handwritten text in the bottom margin, continuing the poetic or literary content of the page.



باز آنکه بصیر در فراقت  
 بیگانه آنچنان که ترسم  
 طبیعت نکشد با کز اول  
 بنشین که هزار صلح کردیم  
 بنشین که دمی ز آتش دل  
 آن ناز و کرشمه راته آرام  
 با بختی ستیزه کار گویم  
 ای آخسته برو که کم شد  
 بسیار هست تا تو ای عشق  
 رحمی که وفا نمیکند عمر

نماز ترم ز افاق  
 پیشت میرم ز اشتیاق  
 تلخ آمده ایم در مذاقت  
 گرد سد خشم بی نفاق  
 روشن کنم انده و شاق  
 از گوشه ابروان طاق  
 کو آن غم هم جو و طمطراق  
 صد ماه امید در محاق  
 در بندم و جویم از عراق  
 تاکی با امید در فراقت

بنشینم و پاکشم بد امان  
 تا کار وفا شود با امان  
 بنده محنتم

صد غم خردم جهان که محنتم  
 موسی از مژه نگاه بختم  
 پیدانشد آنچه سے منتقم  
 از قیمت خویش در شکفت

یک شمه ز صبر خویش گفتم  
 در راه امید های نایاب  
 نمود رخ آنکه مدعا بود  
 نیکم به باد سه دروغ

صد غم خردم جهان که محنتم  
 موسی از مژه نگاه بختم  
 پیدانشد آنچه سے منتقم  
 از قیمت خویش در شکفت

یک شمه ز صبر خویش گفتم  
 در راه امید های نایاب  
 نمود رخ آنکه مدعا بود  
 نیکم به باد سه دروغ

باز آنکه بصیر در فراقت  
 بیگانه آنچنان که ترسم  
 طبیعت نکشد با کز اول  
 بنشین که هزار صلح کردیم  
 بنشین که دمی ز آتش دل  
 آن ناز و کرشمه راته آرام  
 با بختی ستیزه کار گویم  
 ای آخسته برو که کم شد  
 بسیار هست تا تو ای عشق  
 رحمی که وفا نمیکند عمر

باز آنکه بصیر در فراقت  
 بیگانه آنچنان که ترسم  
 طبیعت نکشد با کز اول  
 بنشین که هزار صلح کردیم  
 بنشین که دمی ز آتش دل  
 آن ناز و کرشمه راته آرام  
 با بختی ستیزه کار گویم  
 ای آخسته برو که کم شد  
 بسیار هست تا تو ای عشق  
 رحمی که وفا نمیکند عمر



قصه زلفی که در این کتاب است  
 بسیار لطیف و شیرین است  
 و در آنجا که در این کتاب است  
 بسیار لطیف و شیرین است  
 و در آنجا که در این کتاب است  
 بسیار لطیف و شیرین است

بشکنیم و با شکم بد امان  
 تا کار وفا شود با مان

بند دوازدهم

لب قصه بکون دل بر آرد که صفی رسید خط شمارد در معرض خط و خیال آرد این شوق مرا نیک گزارد دندان بجگر همه فشارد بر صفی چه بره مینگار د خود را خطی بر سر پار د بهمت بهلاک همه گمار د جز تخم غم و بلا نماند اگر تیغ جفا بر سر پار د	تا کی مژده ام ورق نگار د و اسم سر زانم بر از خوشنت این نقش و نگار را که چه چند زاده شد کوی او شد م خوار هر چند شب فراق صبرم سیاه صباخ حال اورا در عشق دلی مده که بیدل مرغی که زند بدام خود را گز خاک شوم فلک نجب کم پس تیکنم ستیزه بار د
--	---

بشکنیم و با شکم بد امان  
 تا کار وفا شود با مان

بند سیزدهم

آمدی و لب ز خنده پر نوش  
 چون خنده گلشک در آغوش

قصه زلفی که در این کتاب است  
 بسیار لطیف و شیرین است  
 و در آنجا که در این کتاب است  
 بسیار لطیف و شیرین است  
 و در آنجا که در این کتاب است  
 بسیار لطیف و شیرین است





این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...

خواهم همه راه دشت بومیم در حیرتم افکند ز رفتار

بشنیم و با کس بدامان تا کار وفا شود لبامان

بند بست و بومیم

آنجا که حدیث عشق و سودا  
گر شربت تلخ میکنم نوش  
از لذت مرصح خان خانان  
از شادی کار این جوان بخت  
مانند عماره بخت قدر سببش  
آنجا که خنایتش مری است  
عهدش بخوشی و شادمانی  
پیر این عدل خوش طرازش  
هر جا که صفی ظفر برود  
عهدش دم بوی سفید کز او  
دولت بمقام کار سازیش  
از بهر طراز عمر و جاهش

رخش غلط است و شکوه بیجا  
غم نیست که کار با میجا است  
طوطی زبان من شکر خا  
دولت هزار سود و سود است  
اندیشه بد بسینه بنا است  
مادکتر از آگینه خار است  
رخساره حور را تماشاست  
از جوهر راستی مطراست  
بقامت بختش آورد است  
عالم بچوان شدن زلیخاست  
یک وامق و صد هزار قدر است  
دانم بدعا و عجز و در خواست

بشنیم و با کس بدامان تا کار وفا شود لبامان

این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...

این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...  
این قطعه در تاریخ ۱۳۰۲ در روز پنجشنبه در شهر تبریز در خانه آقای ...



قصاید از نظر...  
 در این کتاب...  
 از نظر...  
 در این کتاب...

چو سال وفاش تبارخ دیدم به نیروی ایزد دو عالم گرفته

قطعه

<p>چو بر لودی معانی را                  شبنمی چند چیدم ند صوا                  تابش کبریا گرفتسم از دو                  پیش خورشید جاوداد عشق                  اعجم لایهای روشن را                  جالم قولهای باطل را                  ناله از درون خسته خویش                  خجل از کار خود نمیدانم                  جذب پذیر بسته خویش                  هیچ جنس جواب نامه نبود                  شاه بنم زنجبیس گرفت                  بهر قوت خاریان بهشت                  فدیه کافران بدر چنین                  بر چه کنون کنج امکان بود                  پیش آن کنج حبه نمود</p>	<p>مشت از زن بسا فرستادم                  فلزمی را جزا فرستادم                  رنگ کبریا فرستادم                  فده از هوا فرستادم                  کرو تویا فرستادم                  بدل کیمیا فرستادم                  بهر اخذ دوا فرستادم                  که چه دادم کجا فرستادم                  پی کسب صفا فرستادم                  روی دیدم قفا فرستادم                  بنشاپور دلفر فرستادم                  دسته گند ما فرستادم                  دیت کربلا فرستادم                  از خابر طلا فرستادم                  گرچه گنجینها فرستادم</p>
--	--

قصاید از نظر...  
 در این کتاب...  
 از نظر...  
 در این کتاب...

قصاید از نظر...  
 در این کتاب...  
 از نظر...  
 در این کتاب...

در جزای سخن سخن راندم  
 وایه را بسکه با نسب دیدم  
 از عروس جمیل نودانام  
 رطب ارچه نه باب مریم بود  
 شاه هر قل قبول دعوت کرد  
 خیر اهدب و بیان سطیح  
 هر چه در مدحتش ادا کردم  
 شاید این مرغ خوش خب آید  
 بتغافل نمیشوم راست  
 دوستان را بتغافل کردم

نه برای عطا فرستادم  
 طفل را رونما فرستادم  
 بود غافل ضیبا فرستادم  
 دیدمش ناشتا فرستادم  
 بر قبول دعا فرستادم  
 بدر مصطفی فرستادم  
 بر بندیش گوا فرستادم  
 که بطلن بها فرستادم  
 مدح گفتسم دعا فرستادم  
 دشمنان را فنا فرستادم

سپهر قذرا بردگت نظیری  
 اگر چهل که ز پیوند تو برید شود  
 بعدت تو نشسته بر پوشی ز اوم  
 دمی بنظم جواهر کنار و کف بکشا  
 اگر بسوی سخن زین غضب خالی  
 تو ز راه ادب قدر و بهجت خویش

گمان نبود که بیند بکام دل سخن  
 بر احوش نتوان و در وقت بعد سخن  
 که خاطر مبعطای تو بود آستین  
 که رشته ز ریز بانم گسسته سخن  
 که من لطافت مدح تو در شدم سخن  
 بان زبان بطریق ادب برانم سخن

قصه  
 در این کتاب تمام عیب است  
 در این کتاب تمام عیب است  
 در این کتاب تمام عیب است  
 در این کتاب تمام عیب است

قصه  
 در این کتاب تمام عیب است  
 در این کتاب تمام عیب است  
 در این کتاب تمام عیب است  
 در این کتاب تمام عیب است



خاتمه طبع و تکریم عطار در نظم نازکامان نظم نازکامان شکر گفتار غلام محرابی و خاتمه

ترصیع اکیلی و ارسای تمجید از لای متلالی بدافع سخن و پوشیح حله زیبای تمجید از جوام هر زو اهر صنایع فن

تمویه تام است و تلمیح نافر جام نسجان ربک ذوا بجلال والا کرام و استقصای ترصیع کلام در نعت

سید الانام اقتباس و تلمیح از کلام معجز نظام است فعلیه الون التوحیه و السلام اما بعد خواصان در ریاض

سخن اصلا و معترفان بجا علم و فن امزده باد که درین ایام نظم نظم نظام که علاو مع احسان و آلف تقنا

و تو الیف صد باد و ادین شمس اسی متقدین و متاخرین علیه طبع پوشیدند و بصیرت افزای دیده مشتاقان

گرویدند چون تیس المشرقین مولانا نامی شیر نسیا پوری هم کی از ساندانین فن نگارنده است کند او اعیان نام

بخط و سیاق ممالک مطبوع ریخته و کیف ما اتفق هجوم شوق بران آورده که دیوان فیض نظام او بل همه

کلام او اگر نقش الطباع پذیرد اوئی ترست زیرا که طالب آن هر صاحب نظر است راقم نظر نظیری

و حیدر زمان بوده است چه بنایت فصیح اللسان بوده است چه کمال از کلامش چنان کامیاب

فروع غیر کامل از آفتاب چه زبانش کلیه در راز هست چه بیانش همه سحر و اعجاز هست

شعرش مضامین عرش برین چه عطای خدای سخن آسین چه بزرگ همه حسن معنی نهان چه

زهریت برق تجلی عیان چه نظیری نه شعر و غزل گفته است چه به فکر و نظم در بسفته است

ایها الناظرین بشادابی معنی و سیرالی الفاظ کما فرمایند که چه و او فصاحت و بلاغت داده است و کلامش

مجان شکر و صنایع بدایع معنوی مملو و از خشود زو اند ساد و چنانچه مطلع سر دیوان او  
 این است از لب شکر لبان زمان و بیجان جهان شیرین است از امانت این تخی  
 و مظلوم المیمی به چهر سوالی بر آور سرز مستوری برون نه پادشاه قطع بهمین غنم سنبل از عذار لیجان  
 نظیری اگر طمع داری که مقبول جهان باشی به چه فلا تحسد و لا تجمل و لا تحرم علی الدنيا  
 چه غزل و چه رباعی و چه قصیده و چه مرثیه همه را مرتبه عالی و متعالی است و پیش هر شعر اقتساب و گیران  
 مکه شیرینشان و شیر قالی شخصیکه در شوق طبع کلیات فیض آیات نظیری فعل در آتش بود

این سنگ آفرینش پیش چو باری از عنایت بیغایت جناب جلالت تاب محامد متساب  
 روسی مشکور نشی نول مشهور کامیاب شدم و شتاب شدم معنی در شهر

شوال المکرم ۱۳۳۰ هجری مطابق ماه نو به ۱۳۳۰ شمسی عجله و لکنو

این گل بنجاره معشوق بی آزار را یافتم و بجزول در ماستم

بید آنست که مثل من جمله اولی الالباب

یابند و سکون و قرار

از حسالت

مغطبه

